

## طبل غزا کوفتند

غزل ۳۰۱۳ که در برنامه ۸۷۱ گنج حضور تفسیر شد حال و هوایی پر از حرکت، پویایی و قوت قلب دارد. به نظر می‌رسد مسیر تبدیلِ هوشیاری ابعادِ بیشماری دارد. و این غزل آن بعدی را در بر می‌گیرد که حالتِ مضاف کردن و زورآزمایی را نشان میدهد. تابلویی که در آن ما به عنوانِ هوشیاری مثل یک جنگ‌جوی بسیار قوی و شجاع حرکت می‌کنیم. زمانی که من ذهنی در آن واحد چندین الگوی دردساز را بالا می‌آورد و با خنجر ملامت خود به سمت ما حمله می‌کند و میگوید بین چقدر بدبختی، این همه روی خودت کار کردی ولی هنوز از پس من بر نمیایی. یکی از پیغام‌های این غزل این است که مولانا به ما مدل عمل کردن میدهد.

میگوید بلند شو، تو میتونی، قد علم کن در برابر همانیدگیها، گرز پولادین را بی اینکه از همانیدگیها اجازه بگیری بر سرشان بکوب. عشق شمس الدین، مهمترین نیرو در جهان با ماست.

طبل غزا کوفتند، این دم پیدا شود  
جنبش پالایی، از فرس تازایی

مولانا از حرکت میگوید و از جنبش جان.

در حرکت باش از آنک، آب روان نَفَسُرد  
کز حرکت یافت عشق سِر سراندازی

جنبش جان کی کند صورت گرمابه‌یی؟  
صف شکنی کی کند اسب گداغازی

اما حرکت چیست؟ جنبش جان چیست؟

زندگی این لحظه با به وجود آوردن چالش‌ها برای ما فرصت فضا گشایی، شناسایی و تبدیل هوشیاری فراهم می‌کند. ولی استفاده از این فرصتها و در نتیجه آن تبدیل از حرکت حاصل میشود. این حرکت خودش را از طرفی در این نشان میدهد که ما کارهای عملی بیرون و تصمیمگیری‌های مربوط به آن را از روی ترس من ذهنی عقب نیندازیم. عمل نکردن از روی ترس من ذهنی با اتقو یعنی پرهیز هشیارانه متفاوت است. من ذهنی از مواجه شدن با چالشی که زندگی این لحظه در برابرش گذاشته فرار می‌کند و این کار در غزل با نماد روباه بیان میشود.

بازی شیران مَضاف، بازی روبه گریز  
روبه با شیر حق کی کند انبازی؟

آیا وقتی چالشی می‌آید به سوراخ موش فرار می‌کنیم و از من ذهنی مان محافظت می‌کنیم که نکند دردش بیاید یا اینکه با اتکا به شیر که نماد زندگی زنده در درون ماست بر ترس غلبه کرده و در برابر چالش قد علم می‌کنیم.

کلمه "جنبش جان" و همچنین "این دم" این پیغام را میدهند که حرکت اصلی مربوط به حالت و فضای درونی ما در این لحظه می‌باشد. آیا من این لحظه به سوراخ موش فرار کرده‌ام یا مثل شیر در برابر تحریکات و تهدیدات من ذهنی قد علم کرده‌ام؟ و این در نفسی که این لحظه می‌آید و می‌رود برگزار میشود. در هر نفس یک زورآزمایی بین هوشیاری فضاگشا و فکرهای همانیده برگزار میشود. و هر لحظه کار ما این است که به صورت شیر زندگی از روی فکرهای شرطی شده بلند شویم و فضا را باز کنیم.

پس بنه بر جای هر دم را عوض  
تا ز واسجد واقترب یابی غرض

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

مولانا ما را از قبل آگاه می‌کند که در این مصاف یا جنگ مقدس درونی چه اتفاقی خواهد افتاد.

میگوید:

می‌زن و می‌خور چو شیر، تا به شهادت رسی  
تا بزنی گردن کافرِ ابخازی

میزن و می‌خور چو شیر: یعنی با پندار کمال جلو نرو، وقتی مثل شیر جلوی همانیدگی‌ها قد علم میکنی و دید آنها را رد میکنی ممکن هست که چند تا مشت هم بخوری و دردت هم بیاید و این هیچ اشکالی ندارد، اصلاً ناامید نشو، ادامه بده و مطمئن باش این بهترین کار است و نهایتاً تو به صورت زندگی گردن همانیدگیها را میزنی و زنده میشوی.

ممکن است نتونی کاملاً فضا را باز کنی و در لحظاتی فضای درونت را غم اشغال کرده باشد ولی همچنان هر چی میتونی برای فضاگشایی تلاش کن و از درد کشیدن من ذهنیت خوشحال باش.

به من ذهنیت بگو:

تو مکن تهدید از کشتن که من  
تشنه زارم به خون خوشتن

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳

اگر من ذهنی جهان بیرون یا رفتار انسانهای دیگر را مقصر می‌کند به او بگو:

گیر که خار است جهان گزدم و مار است جهان  
ای طرب و شادی جان گلشن و گلزار تو کو

دیوان شمس، غزل ۲۱۴۴

در بیت اول غزل ۳۰۱۳ مولانا میگوید:

یار در آخر زمان کرد طرب سازی  
باطن او جد جد، ظاهر او بازی

هر آنچه که ما با پنج حس مان تجربه می‌کنیم، از جمله درد کشیدن یا خوشحال شدن من ذهنی جزو ظاهر است. و باطن خود زندگیست.

کلمات "جدّ جد" و "بازی" می‌گویند، آنچه که برای تو با هشیاری جسمی جدی است، آن جدی نیست بلکه تنها یک بازی است، ظاهر آفل است و هر لحظه تغییر می‌کند اما یک باطن و مقصود بسیار جدی وجود دارد که آن تبدیلِ هوشیاریِ تو می‌باشد.

در غزل ۱۶۵۵ میگوید:

کی شود بحرِ کیهان زیرِ خاشاکِ پنهان؟  
گشته خاشاکِ رقصان، موج در زیر و در بم

-دیوان شمس، غزل ۱۶۵۵-

تو باید با فضاگشایی اجازه دهی زندگی ظاهر تو را برقصاند و با زنده کردن تو به خودش طرب سازی کند یعنی شادی اصیل را به کائنات جاری کند.

در این ساز و کار لازم است که تو مثل شیر شجاع و مثل اسب یک جنگ‌جو پر از حرکت باشی. اما شجاعت و حرکتِ هوشیاری آن غرور و سر و صدایی نیست که من ذهنی میشناسد. بلکه آن شجاعت و حرکت اتفاقاً خودش را در سکون و سکوت، در رضا و تواضع، در اشکسته دستی و اعتماد کامل به زندگی نشان میدهد، در اینکه اختیار را کاملاً به دست زندگی بدهیم و در بیرون با خردِ زندگی بهترین عمل را انجام دهیم.

آنچه که برای شیر بودن احتیاج داریم دیده‌سیر است، یعنی اینکه ما نخواهیم چیزی از جهان که آن را در ذهنمان مجسم کرده‌ایم، مثلاً اتفاقی در آینده به ما زندگی و خوشبختی بدهد. هر چقدر دیده‌سیر ما سیرتر میشود طرب و شادیِ زندگی بیشتر از درون ما میتابد.

وقتی که ما در مسیر زنده شدن قدم برمیداریم میتوانیم با انکار پندار کمال بپذیریم که هنوز دیده‌سیر کاملاً سیر ندارم ولی همه تلاشم را می‌کنم تا دیده‌ام هر روز سیرتر شود و از اینکه میتوانم تجربه کنم که نیازمندی‌ام به جهان روز به روز کمتر میشود شکر گذر باشم.

به تهدیدات من ذهنی بگوئیم آنچه که تو از نیازمندی به این جهان و تجسمات ذهنی نشان میدهی دروغ است.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا  
که ز وهم دارم است این صد عنا

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

نعره لاضیر بر گردون رسید  
هین بپر که جان ز جان کنند رهید

دیوان شمس، غزل ۱۳۹۳

دیده سیر است مرا، چنان دلیر است مرا  
زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

-با احترام، سارا از آلمان-